

پژوهشگر و پیشکسوت صحافی سنتی درگذشت؛

خاموشی چراغ حجرهٔ «کهنه کتاب» در کرمان

✚ بازخوانی دیدگاه‌های زنده‌یاد محمد حسین اسلام‌پناه

✚ برج‌سازی جای معماری اصیل کرمان را گرفته است

✚ اسما پورزنگی آبادی

خاموشی چراغ حجرهٔ «کهنه کتاب» در بازار تاریخی شهر کرمان یعنی خاموشی بخشی از روح فرهنگ کرمان و این برای هرکس که دلی در گرو این سرزمین و تاریخ و فرهنگ و هنرش دارد ضایعه‌ای غم‌بار به حساب می‌آید.

محمد حسین اسلام‌پناه یک شخصیت چندوجهی بود. او اگر دهه‌ها به کار هنر سنتی صحافی نپرداخته بود، باز هم زندگی‌اش پربرابر می‌نمود. چنانچه اثر پژوهشی پربهای «کتابه‌ها و سنگ‌نبشته‌های کرمان» را ننوخته بود هم، باز زندگی‌اش به معنای حقیقی گرانسنگ بود. اگر آن همه مقالهٔ تاریخی و پژوهشی ننوشته بود، اگر حجره‌اش را در قامت یک اثر تاریخی و فرهنگی اصیل در بازار کرمان حفظ نمی‌کرد و اگر برای اثبات اینکه آیا گنبد جلیله رصدخانه‌ای در زمان پیش از اسلام بوده؛ یک سال هر روز صبح برای دیدن تماشای شعاع خورشید و یادداشت‌برداری و نوشتن مقاله‌ای در این خصوص زحمت نکشیده بود باز هم آن قدر زندگانی‌اش پرمایه بود که جای خالی او یک حسرت همیشگی باشد.

رفتن این مهندس هنرمند پژوهشگر نویسنده، تنها پایان زندگی یک هنرمند نبود، بلکه پایان یک شیوهٔ زیست نیز بود؛ شیوه‌ای مختص نسلی ممتاز که با شناخت و عشقی عمیق به ایران، داوطلبانه و بی‌مزد و بی‌منت و بی‌بیمه، تمام توش و توان خود را به کار می‌بستند و بخشی از کار پیش‌برد این فرهنگ دیرینه‌سال را برعهده می‌گرفتند.

حالا چراغ حجرهٔ او در بازار کرمان خاموش شده است. همان جایی که وقتی در یک مصاحبه از او پرسیده شد چرا این مغازه را واگذار نمی‌کنید؟ مگر چقدر درآمد دارد؟ گفته بود: «من این حجره را صرفاً برای برای خدایایم می‌پریم که سال‌ها در این مکان دکان بزرزی داشت و برای اینکه جا و مکانی برای گفت‌وگو و بحث با دوستان و آشنایی با بزرگان و رفت‌وآمد و دیدار با آن‌ها باشد راه‌اندازی کردم. یوسفی دارم که خرم اگر آن را بفروشم؛ و نمی‌دانم چه به جای آن بخرم. اکنون از تعویض در ورودی و ساخت‌وساز داخلی رف و طاقچه جانی به‌در برده‌اند. مثل سایر دکان‌ها بازار کرمان را به افراط و تفریط تشنه‌اند».

اسلام‌پناه متولد ۱۳۱۶ خورشیدی و زاده و پرورش یافتهٔ فرهنگی است که حدود هشت دهه پیش از این، در محله‌های قدیمی شهر کرمان جاری بود. او خود گفته است که در محیطی مذهبی - سنتی رشد کرده و بزرگ شده و به دلیل از دست دادن پدر در سنین کودکی، تحت تعلیم و تربیت مادری فداکار، مهربان و مذهبی که دید بسیار روشنی داشت بزرگ شده است و همین خصلت‌های اساسی مادر در جهت‌گیری آینده‌اش نقش بسیار موثری داشته است.

از مهندسی تا مرمت جلد کتاب

تحصیلات دانشگاهی اسلام‌پناه در رشتهٔ مهندسی زمین‌شناسی گرایش معدن بود. او در سال ۱۳۴۰ از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. یک سال هم در لندن دورهٔ آموزشی در حوزهٔ آب‌های زیرزمینی را گذراند و سپس در وزارت آب و برق وقت، به عنوان کارشناس آب‌های زیرزمینی فعالیت کرد تا زمان بازنشستگی.

او همزمان به ریاضیات و ادبیات علاقه‌مند بود. به دنبال همین علاقه بود که یک ساعت آفتابی در حیاط خانه‌اش ساخته است. ترسیمات هندسی زیادی نیز داشته و رساله‌ای به نام «رسم گره به روایت استاد غلامرضا» هم نوشته که به گفتهٔ خودش جنبهٔ ریاضی داشته و پیرو یادگیری گره‌سازی نزد استاد غلامرضایی که استاد مسلم مقرنس و

مقرق و کاشی‌کاری بود به تقریر در آمده است. مقالاتی در حوزهٔ تاریخ دارد و کتابی ادبی با عنوان «قصهٔ مهر و ماه». جامعه اما بیش از همه، اسلام‌پناه را با وجه هنرمندی‌اش یعنی صحافی سنتی و مرمت جلد کتاب‌های قدیمی می‌شناسند که آن را با روش خاصی انجام می‌داد. خودش دربارهٔ روش کارش گفته است: «جلدسازی به‌طریقهٔ ضربی به این صورت است که مهرهای نقش‌دار را داغ کرده و با فشار، نقش آن‌ها را بر روی چرم خشک می‌انداختند. ولی طریقهٔ کار من به این صورت است که به‌خاطر مرغوبیت نوع چرم، ابتدا چرم شسته می‌شود و وقتی کاملاً نرم شد، با مهر داغ‌نشده بر روی آن فشار می‌آوریم تا نقش مهر بر روی چرم بیفتد».

در گفت‌وگویی که حمیدرضا محمدی در شمارهٔ ۲۲ جنگ هنر مس با زنده‌یاد اسلام‌پناه داشته است، این هنرمند برجستهٔ کرمانی دربارهٔ چرایی و چگونگی رفتن سراغ حوزه‌های متعدد فرهنگی و هنری و پژوهشی سخن گفته است.

نسخ قدیمی و صحافی

دربارهٔ اینکه چه شد به صحافی روی آوردید؟ این شرح را بیان کرده است: «با توجه به علاقه‌ای که به کتب و نسخ خطی قدیمی داشتم و بعضاً کتاب‌های خطی را می‌دیدم که از نظر صحافی احتیاج به تعمیر داشتند و همچنین مقداری چرم دباغی‌شدهٔ دستی که در اختیار داشتم، به فکر فراگیری و یادگیری این حرفه برای تعمیر کتب خطی قدیمی افتادم. در سفرهایی که تابستان‌ها برای زیارت به مشهد مقدس داشتم، با توجه به علاقه‌ای که به صحافی داشتم به بخش صحافی آستان قدس مراجعه می‌کردم. در آنجا با مرحوم رفوگران که صحاف‌باشی آستان قدس بود آشنا شدم و به مرور رموز و ظرایف کار صحافی سنتی را به صورت نظری فراگرفتم».

کهنه‌کتاب و نوشتن کتاب

دربارهٔ اینکه چه شد که صحافی کهنه‌کتاب را در بازار تاریخی کرمان راه‌اندازی کردید؟ گفته است: «بازنشستگی از کار دولتی، علاقه به کار صحافی که توام با فراگیری نظری این کار بود و یک باب مغازه که از پدر به ارث رسیده بود، همگی دست به دست هم داد تا حجرهٔ صحافی کهنه‌کار راه‌اندازی شود».

دربارهٔ اینکه چه شد به فکر نوشتن کتاب «کتابه‌ها و سنگ‌نبشته‌های کرمان» افتادید؟ گفته است: «بعد از بازنشستگی از کار دولتی و به سبب علاقه‌ای که از قدیم داشتم به کوچه‌گردی در شهر کرمان و بازدید از ابنیهٔ تاریخی و آثار باستانی شهر و عکس‌برداری و یادداشت‌برداری از کتابه‌ها و سنگ‌نبشته‌های این بناها می‌پرداختم. حاصل این کوچه‌گردی‌ها، تهیهٔ صدها قطعه عکس و صدها یادداشت از کتابه‌ها و سنگ‌نبشته‌های بناهای تاریخی شهر کرمان بود که به پیشنهاد مرحوم افشار ابتدا قرار شد کل این عکس‌ها و یادداشت‌ها به صورت مقاله‌ای گسترده به چاپ برسد ولی در نهایت به علت گستردگی و وسعت زیاد کار، تبدیل به این کتاب شد».

او که همهٔ آثار مکتوب خود را «مثل فرزندان» می‌دانست و «همه را به یک اندازه دوست داشت» دربارهٔ تحقیقی که درمورد گنبد جلیله داشته، گفته است: «مرحوم صنعتی‌زاده نظریه‌ای را مطرح کرد که شاید گنبد جلیله، رصدخانه‌ای در زمان پیش از اسلام بوده باشد. برای تحقیق دربارهٔ این نظریه، من مدت یک سال هر روز صبح به گنبد جلیله می‌رفتم و شعاع طلوع خورشید را از روزنه‌های آن می‌دیدم و یادداشت‌برداری می‌کردم. در نهایت این یادداشت‌ها منجر به تهیهٔ مقاله‌ای شد که در کتاب یادوارهٔ دکتر



اقتداری به چاپ رسید».

گره‌سازی در معماری

در گفت‌وگویی که با جنگ هنر مس داشته، در پاسخ به اینکه چگونه گره‌سازی در تزیینات معماری را یاد گرفتید؟ گفته است: «بعد از زلزلهٔ سال ۶۰ گلبافت کرمان، کار تعمیر سردر مزار آقا در کرمان به استادی اصفهانی به نام استاد غلامرضا ابراهیمیان سپرده شد. در گشت‌وگذارها و کوچه‌گردی‌هایی که در کرمان داشتم با این استاد اصفهانی و کاروی آشنا شدم و رموز و ظرایف کار گره‌سازی در معماری را به مرور و به صورت عملی از او فراگرفتم».

عجین با ادبیات

برای هرکسی که از او بشنود این پرسش پیش می‌آید که نقطهٔ تلاقی مهندسی زمین‌شناسی و آب، ادبیات فارسی و صحافی کجاست؟ در این چهارراه دلخواه، به کدام سمت بیش‌تر رفته‌اید؟ محمدی در گفت‌وگو با او این پرسش را بیان کرده و اسلام‌پناه پاسخ داده است: «هیچ ربطی به هم ندارند و نقطهٔ تلاقی‌ای ندارند. ما ایرانی‌ها شعر و ادب فارسی با گوشت و پوست مان عجین شده است. علاوه بر آن، من نیز از وقتی چشم‌باز کردم در خانه‌مان قرآن و حافظ خوانده می‌شد و همین‌ها کم‌کم زمینهٔ علاقه به شعر و ادب فارسی را در من نمایان کرد».

سنت و مدرنیته

افراد زیادی دربارهٔ اسلام‌پناه و هنر و زیست‌هنرمندانهٔ او نوشته و گفته‌اند. حسن نیک‌بخت - حروف چین و شاعر که با او دیداری داشته، در جنگ هنر مس نوشته است: «او معجون غربیی است از سنت و مدرنیته. از سویی حاضر نیست در چوبی شش‌لته‌ای کارگاهش را حتی با تذکر چندباره و اخطار کتبی شهرداری عوض کند و می‌گوید به هیچ عنوان از ابنیهٔ تاریخی و آثار باستانی شهر و یکنواخت و یک‌رنگ نمی‌رود و از سویی در سن هشتاد و چند سالگی با برنامه‌های مدرن و پیشرفتهٔ کامپیوتر مثل فتوشاپ و ... کارهای گره‌سازی‌اش را انجام می‌دهد».

نیک‌بخت در این دیدار از او دربارهٔ نقش‌های حک شده روی کارها و چگونگی آماده‌سازی آن‌ها پرسیده و چنین پاسخ گرفته است: «بعضی مهرهای چوبی کار هنرمندان اصفهان است. مهرهای برنجی ابتدا توسط زرگری که ریخته‌گری داشته، آماده و پس از آن توسط استاد مهدی صفاریان مسگر کرمانی حاضر شده است. بعضی مهرها هم هنر دست استاد نجابت شعار است. تعدادی کلیشه هم که از شعر شاعران با خط نستعلیق می‌بینید به خط استاد علی رشیدی است».

کرمان قدیم

اسلام‌پناه ۱۳ اردیبهشت‌ماه سال ۱۴۰۴ بعد از این همه نغمهٔ نیکو و یادگار پربها که از خود برجای گذاشت، به سفری تازه رفت و در آغوش ابدیت با خاک هم‌خانه شد. او که در زمان حیات، نشان شایستگی و لوح

تقدیر از نظر مرمت کتاب و کارهای قدیمی را دریافت کرد، نامش در سال ۱۳۹۷ در رشتهٔ صحافی سنتی کرمان در فهرست حاملان میراث فرهنگی ناملوس به عنوان گنجینهٔ زندهٔ بشری در یونسکو ثبت شد.

او از آن دسته هنرمندان عزلت‌گزین به این معنا که پیرامون خود را از یاد ببرند نبود. حجره‌اش در بازار تاریخی شهر کرمان با تاتوق اهالی فرهنگ بود. در ۳۰ سال ۳۰ سفر ۱۲ روزه به همراه زنده‌یاد باستانی‌پاریزی، ایرج افشار و همایون صنعتی به ایران‌گردی پرداخت. از کوچه‌گردی‌هایش در محله‌های تاریخی شهر کرمان هم بسیار یاد کرده است.

چند سال پیش از این، مجتبی احمدی روزنامه‌نگار با این هنرمند پیشکسوت در حجره‌اش گفت‌وگویی داشته است و وقتی از او می‌پرسد که دربارهٔ کوچه‌های امروز کرمان چه نظری دارد؟ اسلام‌پناه می‌گوید: «شما برو «محله شهر» جگرت آتش می‌گیرد؛ فقط یک خانهٔ قدیمی مانده و دیگر هیچ. آن کوچه پس‌کوچه‌ها با خانه‌های قدیمی و گچ‌بری‌هایش، تفریحگاه من بود. الان که من به شما توصیه می‌کنم اصلاً به کوچه‌های قدیمی کرمان نروید! آنچه که تعمیر شده اکثراً روی اصول نیست. من الان در این بازار، نگران همین چارسومیم؛ امیدوارم از روی دلسوزی و بدون شتاب‌زدگی تعمیر شود».

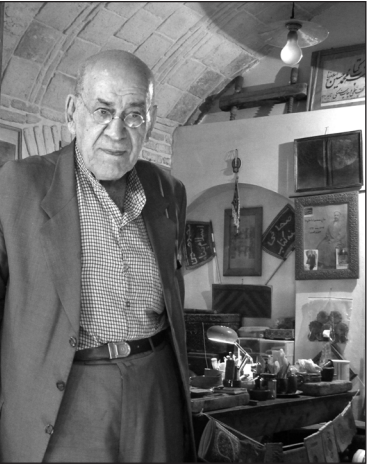
در پاسخ به سوال دیگری دربارهٔ حس و حال کرمان امروز با قدیم تصریح می‌کند: «اسفناک! معماری زشت، معماری توی ذوق زن! نماهای عجیب و غریب!» و ادامه می‌دهد: «گاهی نمای رومی مد می‌شود، گاهی نمای آلومینیوم با آن گرانی که هنوز هم متأسفانه رواج دارد. آن آجرکاری کرمانی به آن قشنگی که اصلاً زیان‌زد بود از بین رفته و آنچه مانده، بتن و آهن و برج‌سازی و مجتمع‌سازی که کرمانی نیست، ایرانی هم نیست. آن هویت باید در شهر ما بماند؛ نه اینکه دائماً به جایش ساختمان فکلی و مجتمع شش‌اشکوبه ببینیم».

احمدی در آن دیدار از اسلام‌پناه می‌خواهد پندی به جوان‌ها بدهد و چنین پاسخ می‌گیرد: «ایرانی اگر بخواد به دنیا خودی نشان بدهد و ببالد و سربلند باشد، باید در هنرهای دستی‌اش مداومت به خرج بدهد و ادبیات و شعرش. شما اگر دقت کنید سایر کشورهای آسیایی هم در صحافی و سایر هنرها، دستی دارند ولی اگر کسی حتی متخصص نباشد، نگاه کند می‌تواند هنر ایران را از نظر ظرافت بشناسد. حالا ما متأسفانه کار رفته به جای دیگری». او می‌افزاید: «من توصیه‌ام به جوانان این است که واقعاً پایهٔ معرفتی ایرانی را حفظ کنند. زود نجسبند به آنچه که فریگی‌ها دارند؛ آن نمی‌پاید و از بین می‌رود. آنچه که می‌ماند اصالت است. همان‌طور که قالی اصیل کرمانی مانده، قلم‌کاری اصیل اصفهان مانده، کاشی کاشان مانده. این‌ها باید بمانند و حفظ شوند».

و حالا ما کرمانی‌ها میراث‌دار هنر و حجره و بینش و منشی هستیم که این هنرمند پیشکسوت برایمان برجای گذاشته است. با این میراث چه خواهیم کرد؟

یادداشت

تنهایی کهنه کتاب اسلام‌پناه



✚ رحیم بنی‌اسد آزاد

خبر را در گذر کوتاهی در فضای مجازی دیدم و مثل همهٔ این سال‌ها این گذرهای کوتاه فضای مجازی من را مبهوت رفتن چهره دیگری از اهالی فرهنگ کرد، و دیگر شده مرجع خبر و گریزی از آن هم نیست، «محمد حسین اسلام‌پناه» هم رفت و یکی دیگر از نسل گذشته را از دست دادیم و آرام آرام داریم از آن نسل انسان‌های پرتلاش و کم ادعاه‌تبی می‌شویم. انسان‌هایی که کار و فعالیت‌شان صرفاً برای خود هنرشان بود و تا آخر هم همان را بی‌هیچ جبار و چنانجانی ادامه دادند.

او را چند سال پیش شناختم، جایی که دنبال افراد فعال حوزه فرهنگ و هنر بودم، مشتاق دیدار و گفت‌وگو با او بودم؛ اولین بار که به حجره‌اش در بازار کرمان رفتم مجذوب آن جا شدم.

حجره‌ای ساده و موقر، اما به وسعت تاریخ و هنر، هر گوشه‌اش پر از هنر و زیبایی بود، میزی که اکثر اوقات پشت آن بود و صورت خندانش از پشت قلم و ابزار کارش با آن نور ملایم خودنمایی می‌کرد و تو نمی‌توانستی به عمق آن چهره نثروی و نگویی که چطور این همه هنر پشت این چهرهٔ آرام و خندان نهفته، و او فارغ از همهٔ هیاهوها در حجره‌اش نشسته و آرام و بی‌صدا کاری می‌کند که عاشقش است و هیچ وقت نخواسته خود را از این فضای امن و کنج دلنشین حجره‌اش جدا کند و خود را بزرگ‌تر بداند که انصافاً بزرگ بود و بزرگ؛ ولی برای او بزرگی در چیز دیگری بود همین که در حجره‌اش کار کند و روزانه با افراد مختلفی که به دیدن‌ش می‌آمدند گپ بزند اوج بزرگی بود.

او نمی‌خواست خود را اسیر هیاهوهای مرسوم امروز کند؛ آن روز از او عکس‌های زیادی گرفتم و هر خواسته من را برای نشستن، برخاستن و جابه‌جایی برای عکس را می‌پذیرفت و در آن سن و سال مطیع من بود، چیزی که کمتر دیدم.

پای صحبت‌اش که می‌نشستی تواضع خاصی در کلامش بود و می‌گفت من که کار خاصی نکردم؛ معتقد بود کاری که دوست داشته و عاشقش بوده را انجام داده و نیاز نیست خیلی آن را خاص جلوه دهد، ولی او کارهای خاصی کرده بود از همکاری‌اش با «ایرج افشار»، کتاب‌ها و آثاری که کار کرده همه گواه این ادعا است.

آرمان و آرزو برای او همان کنج حجره‌اش بود که در دوران مدرن که همه چیز تغییر کرده او آن جا را به همان شیوه گذشته حفظ کرده بود، او دوست نداشت از مامن خود جدا شود.

صحافی، بو و لمس چرم او را راضی می‌کرد؛ او کارهایش را کرده بود، هر کاری که دوست داشت، حالا دیده شد یا نشد و آن گونه که شایسته بود قدر دانسته شد یا نه؛ بماند؛ هر چند قدر دیده نشد و ندیدند مثل همهٔ هم‌نسلان او که یکی یکی رفتند و حالا ما باید حسرت نبودنشان را بخوریم. او قدر و ابعاد حیرت‌انگیزی را از کسانی دید که همیشه در حجره‌اش کنار او و پای صحبت‌اش بودند و هر مهمانی از اهالی فرهنگ که به کرمان می‌آمد دنبال او می‌گشت.

او در کهنه کتابش در بازار هیچ‌وقت تنها نبود و اکثر اوقات کسی را کنارش می‌دید، جایی که با رفتن‌اش تنها شد و باید با حسرت بگویم تنهایی کهنه کتاب اسلام‌پناه!